



جان شوریده و معرفت بخشی

بررسی جهان شعری مولانا در گفت وگو با ایرج رضایی



مجسمه ۲۳ متری مولانا در شهر بیوکا، واقع در استان ازبیر ترکیه



مولانا
انسان را از
چشم اندازی
می نگرده که
به زمان و
مکان خاصی
محدود
نیست؛
نگاهی
فراتاریخی و
فرامکانی که
با جاودانگی
انسان سروکار
دارد. این
راز شهرت و
جهانی شدن
مولاناست.
هرچه بشر
پیش تر
می رود، بیشتر
به جایگاه
مولانا و ژرفای
اندیشه و
شهرت او
پی می برد؛
درمی یابد که
او چه بسیار
حرف برای
گفتن داشته
است و چگونه
می توان در
آثارش برای
دغدغه های
انسانی
پاسخی
جست

باعث شده اشعار او با گذشت قرن ها، همچنان تازه و الهام بخش باقی بماند. به مناسبت روز مولانا با ایرج رضایی، مولانا شناس و استاد ادبیات فارسی به گفت وگو نشستیم. او که عضو هیأت علمی دانشگاه و پژوهشگر عرفان اسلامی است، نگاهی متفاوت به آثار مولانا دارد؛ نگاهی که از دل متن اشعار بیرون می آید و به دنیای واقعی روابط و تعاملات انسانی گره می خورد. رضایی در سال های اخیر با برگزاری درس گفتارهای مثنوی خوانی و شرح غزلیات شمس تلاش کرده تا به جای رویکردهای انتزاعی، کاربرد عملی حکمت مولانا را در زندگی امروز ما جست و جو کند. رضایی در این گفت وگو معتقد است مولانا جهانی سرشار از نور و امید می آفریند؛ این آثار به انسان کمک می کنند که در میان سختی های زندگی، معنای عمیق تری بیابد و دردها را با نگاهی متعالی تاب بیاورد. همچنین معتقد است که مولانا تنها با انسان عصر خود سخن نگفته است؛ بلکه کلام او پاسخی برای پرسش های همیشگی بشر است و به همین دلیل، همچنان برای انسان معاصر و نسل های جوان راهگشا و آرامش بخش باقی مانده است.



مولانا در آثاری چون «مثنوی» و «دیوان شمس»، جهانی را ترسیم می کند که سرشار از امید، روشنایی، عشق به پروردگار و عشق به زندگی است. مجموعه این ویژگی ها به انسان یاری می رساند تا آشوب های زمانه را تاب آورد و خویشتن را در مسیر تحول و تکامل حفظ کند.

برعهده داشت. او راهنما و آموزگاری خردمند بود و باید متناسب با فهم و ادراک مخاطبان خویش سخن می گفت. هنر مولانا در این است که توانست آن شوریدگی دیوان شمس را در مثنوی به کمال و پختگی برساند. البته باید در نظر داشت هنگامی که مولانا سرایش مثنوی را آغاز کرد، سال های شوریدگی و شیدایی را پشت سر گذاشته بود؛ چراکه سرایش دیوان شمس پیش از مثنوی انجام گرفت. پس از دیدار با شمس و گفت وگوهایی که نزدیک به دو سال و اندی به درازا کشید، شمس برای نخستین بار قونیّه را ترک کرد. مولانا فرزندش، سلطان ولد، را برای بازگرداندن او فرستاد و کسانی که مایه رنجش شمس شده بودند از او پوئش خواستند و دلجویی کردند. اما با بازگشت شمس، بار دیگر آزارها و فشارها تکرار شد تا اینکه او برای همیشه نا پدید گشت و نشانی از سرنوشتش در دست نماند. دیوان شمس گزارش احوال آن دوران و بازتاب هجران و بی تابی های مولاناست؛ گزارشی بسیار بلیغ و ژرف از دگرگونی درونی او مانند غزل مشهور «مرده بدم، زنده شدم» که از آغاز تا انجام آن، شرح این تحول وجودی است؛ اینکه پیش از شمس چه بود و پس از او به چه ساحتی راه یافت؛ زاهد بودم ترانه گویم کردی سرفتنه بزم و باده جویم کردی سجاده نشین باوقاری بودم بازپزه کودکان گویم کردی این تغییر و تحول شخصیت مولانا را دگرگون ساخت و تولدی تازه به او بخشید. فراق از شمس روی زندگی او تأثیر عمیقی گذاشت و غزل های این فقدان کنار آمد و در حدود ۱۰ تا ۱۵ سال پایانی عمر، بنا بر خواهش حسام الدین چلبی و مریدان، به تألیف اثری برای هدایت سالکان پرداخت تا کتاب راهنمای طریقت و سلوک باشد. سرایش مثنوی معنوی به وقفه ای دو ساله میان دفتر اول و دوم، مجموعاً نزد یک

در اشعار مولانا دو چهره متمایز دیده می شود: مولانای شوریده در غزلیات و مولانای آموزگار و رازی در مثنوی. چرا او به هر دو جنبه نیاز داشت و چگونه این دو در وجود او جمع شد؟ هنر مولانا جمع آوری و هماهنگ سازی همین دو ساحت در خویشتن است. در وهله نخست، پس از دیدار با شمس تبریزی و تحولی که شمس در جان او پدید آورد، احوال مولانا یکسره به شیدایی و شوریدگی تغییر کرد. غزلیات فراق از شمس است. اما از سوی دیگر، مولانا دارای مریدان و شاگردانی بود که رسالت ارشاد و دستگیری از آنان را نیز

او بر این باور است که کلام و اندیشه اش همچون جوی آبی در دل زمان جاری می شود تا تشنگان اعصار بعد و آیندگان، جان خود را از آن سیراب کنند. او تأکید دارد که گرچه در هر قرن سخنورانی برای بیان حقیقت و معنا حضور دارند،

انسان امروزی که درگیر مشکلات فکری، کاری و اقتصادی است چه نیازی به مولانا دارد؟ آموزش های او چطور می تواند ذهن آشفته انسان امروز را آرام کند؟

پرسش مهمی است. وقتی با هر متن کلاسیکی مواجه می شویم می پرسیم که آن متن برای پرسش های امروز ما چه پاسخی دارد. یک سری پرسش ها ازلی و ابدی هستند و اختصاص به انسان دیروز، امروز و فردا ندارد. پرسش های وجودی بشر، اینکه از کجا آمده ام، برای چه زندگی می کنم، معنای زندگی چیست، مرگ چیست، جایگاه امید و شادی کجاست، اینها پرسش های ازلی و ابدی اند. این پرسش ها دیر یا زود سراغ هر انسانی می آیند. مولانا درباره این پرسش ها اندیشیده، آنها را مطرح کرده و پاسخ هایی برایشان ارائه داده است. این مسائل از روزگار یونان باستان و فیلسوفان آن دوره مطرح بوده و هنوز هم تازگی خود را از دست نداده اند. وقتی به مولانا رجوع می کنیم، می بینیم که درباره همه آنها سخنی برای گفتن دارد و به بسیاری از پرسش ها پاسخ داده است. کمتر مسأله ای درباره زندگی بشر می توان یافت که مولانا درباره آن نیندیشیده یا چیزی نگفته باشد.

نسل جوان امروز که با اینترنت و دغدغه های متفاوتی بزرگ شده، چطور می تواند با زبان و دنیای مولانا ارتباط بگیرد؟ اصلاً مولانا برای یک جوان امروزی چه حرفی برای گفتن دارد؟

برای نسل جوان و همه مردم همین است. جوان اگر اهل اندیشه نباشد این پرسش ها که زندگی چیست یا بعد مرگ چه اتفاقی می افتد برایش مهم نخواهد بود. جوان هایی که اهل اندیشه و تأمل هستند این پرسش ها برایشان مطرح می شود. رنج، بخشی ریزناپذیر از تجربه زیسته ماست. مولانا درباره جور، جفا و بی مهری دیگران دیدگاهی تأمل برانگیز دارد و می گوید:

این جفاي خلق با تو در جهان کربداني کنج ز رآمد نولي خلق را با تو چنین کند تا تو را تاجار رو به آن سو کند نگاه مولانا در این بیت بسیار کلیدی است؛ اگر با دقت به این بی مهری ها و جفاي مردمان نگاه کنیم، می بینیم که واقع رنج نیستند، بلکه کنج اند. خداوند این شرایط را پیش می آورد تا تو از دیگران ناامید شوی و تمام امید و توجهت به سمت خودش برکردد. وقتی دچار یاس و پوچی شویم یا رنجی به ما رسیده باشد مولانا به این دغدغه ها در بالاترین سطح هنری و با زبانی پرمایه، امیدبخش و در عین حال زمینی پاسخ داده است. جوانان امروز ما هم اگر واقعاً این جنبه فرهنگی را خوب بشناسند، می توانند پاسخ خیلی از مشکلات زندگی را از این بزرگان دریابند. مولانا، حافظ، سعدی، فردوسی و... پیدا کنند. در فضای مجازی خوشبختانه صحبت های مولانا و بزرگان رونق پیدا کرده است. این نشان می دهد نسل جوان بیخیال نیست و اینها را دنبال می کند. برای نسل جوان، کلام مولانا یک پناهگاهی فکری است؛ به آنها یاد می دهد چگونه در عین مواجهه با سختی ها، روح شان را بزرگ نگه دارند و اسیر بازی های سطحی و ظاهری دنیا نشوند. این پیام، فراتر از زمان است و برای انسان قرن بیست و یکم هم همان قدر تازگی دارد که برای مردم قرن هفتم داشته است.

با گذشت قرن ها از عصر مولانا چرا هنوز جهانی ترین شاعر ما باقی مانده است؟

همین که مولانا هنوز خوانده می شود، نشان دهنده جایگاه او است. پرسش ها و پاسخ هایی که او مطرح کرده، همچنان زنده و برای انسان امروز معنا دارند. مولانا آثار از چشم اندازی می نگرد که به انسان و مکان خاصی محدود نیست؛ نگاهی فراتاریخی و فرامکانی که با جاودانگی انسان سروکار دارد. این راز شهرت و جهانی شدن مولاناست. هرچه بشر پیش تر می رود، بیشتر به جایگاه مولانا و ژرفای اندیشه و شهرت او پی می برد؛ درمی یابد که او چه بسیار حرف برای گفتن داشته است و چگونه می توان در آثارش برای دغدغه های انسانی پاسخی جست. انسان با رجوع به مولانا می تواند به زندگی خود غنا ببخشد. شور و شادی زندگی برای همه مهم است و هیچ کس دوست ندارد زندگی شادی نداشته باشد. وقتی به سراغ مولانا می رویم، احساس می کنیم زندگی رنگ و بویی تازه می گیرد و از روزمرگی فاصله می گیریم. هنر او دو جهت با واقعیت پیوند برقرار می کند: از یک سو، نگاه ما را به واقعیت عمیق تر می کند و از سوی دیگر، گاهی ما را از واقعیت های پیرامون دور می برد و بر بال خیال می نشاند تا از روزمرگی فاصله بگیریم و زندگی را با رنگ و آهنگی تازه ادامه دهیم.

پشت نقاب افسانه ها

نگاهی تازه به رابطه شمس و مولانا

در رویارویی خورشید و ماه نوشته عبدالعلی دستغیب

جلال الدین محمد بلخی با همان مولانا، نامی است که همه او را به عنوان یکی از بزرگ ترین شاعران و عارفان جهان می شناسند. اما پیش از آنکه مولانا به این جایگاه بلند دست پیدا کند، مسیر متفاوتی را در زندگی گذرانده است. مولانا در ابتدا یک عالم دینی و فقیه برجسته در شهر قونیّه بود که زندگی آرامی داشت و شاگردان و مریدان بسیاری گرد او جمع شده بودند. در مسند شریعت نشستۀ بود و نگاهش به دین و جهان با چارچوب های دقیق فقهی و سنتی آن زمان تعریف می شد. اما یک اتفاق بزرگ و شورانگیز، مسیر زندگی او را برای همیشه دگرگون کرد و آن، حضور شمس تبریزی در زندگی اش بود. شمس مثل یک جرقه، تمام باورهای پیشین مولانا، جایگاه اجتماعی و نگاه رسمی او به دین را به چالش کشید و او را از یک مدرس دینی محافظه کار، به یک شاعر عاشق، شوریده و بی قرار تبدیل کرد. این ملاقات عجیب، همان نقطه عطفی است که باعث شد آثار جاودانه ای مثل «مثنوی معنوی» و «غزلیات شمس» خلق شوند. کتاب «رویارویی خورشید و ماه» نوشته عبدالعلی دستغیب که از سوی انتشارات «کتاب سرزمین» منتشر شده، دقیقاً به همین موضوع می پردازد. دستغیب در این اثر حجیم و تأمل برانگیز، نگاه نقادانه و سنجشگر خود را به یکی از پیچیده ترین رخ داده های تاریخ عرفان ایرانی معطوف کرده است. او دهه هاست که با نگاهی جامعه شناسانه به ادبیات، سعی کرده آثار نویسندگان و شاعران معاصر را در بستر شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه شان بررسی کند. برخلاف کسانی که صرفاً به زیبایی شناسی متن توجه دارند، دستغیب همیشه دغدغه این را داشته که نشان دهد کلمات یک نویسنده چگونه با واقعیت های تلخ و شیرین جامعه پیوند می خورند. از جمله آثار شناخته شده تر او می توان به مجموعه نقد بر آثار نویسندگانی همچون «صادق هدایت»، «جمال آل احمد»، «غلامحسین ساعدی» و «نیمایوشیج» اشاره کرد که در آنها تلاش کرده هنر نویسندۀ را از زاویه دید خودش تفسیر کند.

جان و جهان مولانا

«رویارویی خورشید و ماه» روایت مواجهه شمس که همانند خورشید سوزانی در جان و جهان مولانا ظاهر شد و مولوی مثل ماه این نور بیکران را بازتاب داد و مسیر تازه ای از شعر و تفکر صوفیانه را رقم زد.



رویارویی خورشید و ماه

نویسنده: عبدالعلی دستغیب
انتشارات: کتاب سرزمین
تعداد صفحات: ۴۲۲ صفحه
قیمت: ۴۶۰۰۰ تومان

شخصیت سنت شکن و غیرمعمول مثل شمس مواجه می شود. در واقع، درونمایۀ اصلی کتاب این است که چطور یک ملاقات ساده می تواند زندگی یک انسان را از ریشه دگرگون کند. شمس برای مولانا فقط یک استاد نبود، بلکه آیینۀ ای بود که مولانا توانست خودش را در آن ببیند و نقاب ظاهر را کنار بگذارد. کتاب به خوبی توضیح می دهد چگونه عشق، انسان را از عرف و قانون های خشک اجتماعی رها می کند و به آزادی درونی می رساند. از دیدگاه دستغیب، زبان شعری مولانا نیز تحت تأثیر این دگرگونی، از یک زبان رسمی، به زبانی زنده، پرشور و موسیقایی تبدیل شد که هیچ شباهتی به شعر درباری آن زمان نداشت. نویسنده با استناد به ابیات غزلیات شمس و تمثیل های مثنوی، نشان می دهد که این برخورد چگونه صورت زبانی مولوی را تغییر داد و از خاکستران زبانی نو و سرگشته خلق کرد.

شکوفایی شعر فارسی

یکی از نقاط قوت این کتاب، نگاه واقعی و انسانی نویسنده است. او مولانا و شمس را دو موجود افسانه ای نمی بیند و آنها را برای مخاطب به عنوان دو انسان واقعی با تمام تردی ها و احساساتشان به تصویر می کشد. قلم نویسنده در بخش هایی از کتاب سنگین و پیچیده می شود، اما بیشتر بخش ها دلنشین اند و مخاطب را به خود جذب می کنند. با وجود تحلیلی بودن متن، نگاه منتقدانه و جسورانه نویسنده باعث شده که خواننده با او پیش رود. دستغیب موفق شده پیوند میان محتوای شعر و تحولات روحی مولانا را ببیند و نشان دهد که چگونه شعر، برآمده از بحران های وجودی و زیسته او بوده است. همچنین، نگاه تطبیقی نویسنده و ارجاعات او، تحلیل ها را برای مخاطب جست و جوگر امروز جذاب تر کرده است. گاهی نویسنده برخی نکات را در فصل های مختلف تکرار کرده که باعث می شود حجم کتاب کمی طولانی شود و ریتم مطالعه را کاهش دهد. همچنین در بخش هایی نویسنده احکام کلی دنبال یک کتاب کاملاً علمی و آکادمیک است، جای سؤال باقی نگذارد. در نهایت، کتاب «رویارویی خورشید و ماه» برای کسانی که می خواهند شعر فارسی را زنده کنند، به تماشای دگرگونی مولانا و شکوفایی بی مانند شعر فارسی بنشینند، کتابی روشنگر و خواندنی است. خواندن این اثر باعث می شود در مواجهه با اشعار مولانا نگاهی آگاهانه تر و عمیق تر داشته باشیم و انسانیت پشت این اشعار را لمس کرده و دریچه ای نو به سوی فهم نسبت میان سنت و جان ناآرام انسان معاصر بگشاییم.

